زن در نظام آفرينش

سعيده غروى

مقدمه

تفاوت روحى و جسمى مشهود ميان مرد و زن, از جمله مسائلى است كه از آغاز تاريخ, هماره انسان را به تإمل و تفكر واداشته و دائما ذهن او را مشغول نموده است.

انسان ها همواره از خود مى پرسيده اند كه آيا مرد و زن, هر دو از يك مبدإ آفرينش, هستى يافته اند و يا اينكه هر كدام خالق خاصى دارند؟

در جوامع مختلف, پاسخ هاى متفاوتى پيرامون آفرينش, و نسبت اين آفرينش با خلقت مرد, ارائه شده است و متفكران تاريخ هر كدام اين مسإله را به گونه اى تحليل كرده اند, همچنانكه اديان آسمانى نيز هماره به پاسخ اين سوال پرداخته اند.

با نگاهى گذرا به تاريخچه زندگى زنان, از ابتدا تا كنون, درمى يابيم كه زنان همواره مورد ظلم و ستم بوده اند و همواره دو ديدگاه متضاد بر سرنوشت آنان حاكم بوده است; گروهى در تحقير زنان و غصب حق طبيعى آنان, راه افراط را در پيش گرفته, پيوسته آنان را در زندان ذلت و خوارى محبوس داشته اند, و گروهى ديگر به اصطلاح خودشان, مقام زنان را بالا برده, تفاوت فيزيكى اندام آنان را ناديده گرفته و از آنان چون مردان, انتظار كارآيى دارند كه در عصر حاضر, خصوصا در كشورهاى غربى كه پديده فمينيسم جلوه گر شده است, اين ديدگاه مشاهده مى شود.

با ظهور دين مبين اسلام, آن هم در سرزمين عربستان, خداى سبحان به زنان حيات تازه اى بخشيد و به بركت اين دين, به او شرافتى والا عطا كرد. اسلام بر اعتقادى كه درباره هويت زن داشتند, خط بطلان كشيد و ارزش انسانى او را با مردان مساوى دانست.

به منظور دريافت نحوه نگرش اسلام به زن و آفرينش او, رجوع به آيات قرآنى سودمند است; چرا كه اين دين, در تمامى ابعاد در قرآن تجلى يافته است. آنچه از برخى احاديث و ظواهر آيات ناظر به اصل آفرينش, استنباط مى شود, اين است كه زن و مرد هر دو از يك گوهرند و هيچ امتيازى بين آنها از لحاظ گوهر وجودى نيست.

با توجه به خلقت انسان ها, درمى يابيم كه در خلقت زن و مرد تفاوتى وجود ندارد. انسان داراى بدنى است كه مراحل شكل گيرى آن (نطفه, علقه, مضغه, استخوان و جنين) مشابه حيوانات است. آنچه در مورد انسان اهميت دارد, موجوديت روح است كه با بدن مادى تركيب شده و هويت انسانى او را تشكيل داده است و اين خلقت, آنقدر عظيم است كه خداوند سبحان درباره چنين موجودى مى فرمايد: ((فتبارك الله احسن الخالقين))

سوالى كه ذكر آن ضرورى است, اين است كه اگر در خلقت, تفاوتى ميان زن و مرد نيست, چرا در آيات قرآن, در مواردى به نظر مى رسد, به مردان بهاى بيشترى داده شده است؟!

با تفحص و توجه به آيات قرآن, درمى يابيم كه در مورد كمالات معنوى, در قرآن چه صراحتا و چه اجمالا, هيچ كمالى مخصوص مردان ذكر نشده است و آياتى كه اشاره صريح به مردان دارد نيز در پى هدف خاصى نبوده, بلكه اين كاربرد بخاطر فرهنگ محاوره حاكم بر آن زمان بوده است.

در واقع آن چيزى كه ملاك ارزش و رسيدن به كمال است, دارا بودن جهان بينى الهى است و در طى كردن مراحل كمال, هر موجودى به تناسب ويژگى ها و خصايصش مجهز گرديده و توشه برمى دارد. اگر چه مردان به لحاظ جسمى و فيزيكى قويتر از زنان هستند, لكن اين بدين معنى نيست كه مردان داراى مركبى قويتر از زنان مى باشند.

و نتيجه اينكه, انسان حامل بار امانت الهى است و قدرت يافته تا اين بار را بر دوش كشد و اگر چنين كرد, از آسمان ها و زمين و ماديات مى گذرد و در آنجا ديگر نه سخن از مرد است و نه زن, بلكه آنجا آنچه اهميت و ارزش دارد و دائمى و باقى است: ((انسانيت انسان است.))

زن در قرآن

اسلام يگانه دين جاودانه مى باشد. آخرين آيينى كه خداوند حفظ و نگهدارى آن را از بدعت تضمين نموده است; آنجا كه فرمود: ((انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون))

مى دانيم كه بعد از رحلت پيامبر اكرم(صلى الله عليه واله) در زمان خلفاى سه گانه تا سال هاى متمادى, نقل هر گونه حديثى جرم محسوب مى شد. در اين سال ها, اصحاب و ياران و دوستداران پيامبر(صلى الله عليه واله) و ائمه اطهار(عليهم السلام) احاديث را در سينه حفظ نموده و براى فرزندانشان به ارث مى گذاشتند, تا سخنان گهربار ائمه و پيامبر(صلى الله عليه واله) را فرا راه خويش قرار داده و راهنماى زندگانى شان گردانند. اين ممنوعيت نقل احاديث صحيح, زمينه را فراهم كرد كه افراد مغرض, سخنان باطل و مجعول را به عنوان حديث و سخن معصوم و تفسير آيات قرآن در ميان مسلمانان رواج دهند. به اين احاديث مجعول و سخنان ياوه كه بسيارى نشإت گرفته از عقايد باطل تورات تحريف شده مى باشند, اسرائيليات گفته مى شود.

پاره اى از اين اسرائيليات, به مسإله زنان, آفرينش زنان و نحوه اغواى آدم و حوا, توسط شيطان مربوط مى باشد. در اين مقاله, برآنيم كه برخى از اين اسرائيليات را مطرح كنيم و با قرآن بسنجيم, تا نادرستى آنان معلوم گردد.

در برخى از كتب حديث مشاهده مى شود كه زن را طفيلى مى دانند. برخى بيان مى كنند كه حوا از باقيمانده گل آدم و برخى ديگر مطرح مى كنند كه حوا از دنده چپ آدم آفريده شده است. هر كدام از اين مجعولات اشكالاتى در پى دارند; چرا كه اگر خداوند متعال, حوا را از دنده آدم مىآفريد, اين اشكال به حكمت خداوند وارد مى شد كه چرا ابتدا خداوند موجودى را خلق كرد, سپس تصميم گرفت, از تكه اى از بدن او موجود ديگرى را بيافريند؟ آيا خداوند از ابتدا نسبت به خلقت موجوداتش علم و آگاهى نداشت كه از همان ابتدا با علم و درايت بداند كه همراه اين موجود, موجودى كه موجب انس او گردد, بيافريند؟ و يا اينكه دست خداوند متعال بسته بود و نمى توانست از چيز ديگرى حوا را بيافريند؟!

و نيز اگر آفرينش حوا را از باقيمانده گل آدم بپذيريم, اين اشكال به حكمت و علم خداوند وارد مى شود كه خداوند حكيم و دانا, چگونه ممكن است مايه آفرينش يكى از موجوداتش را بيشتر از آنچه بايد, در نظر بگيرد و بعد از آفرينش او, چون هنوز مايه آفرينش باقى مانده(!) موجودى كه موجب انس او گردد, بيافريند؟ و به طور كلى چگونه ممكن است يك موجود طفيلى, بعدها پرورش دهنده موجودات اصيل گردد؟!

حكيم عاليقدر, حضرت آيت الله جوادى آملى در اين زمينه مى فرمايند: ((محمد بن بابويه قمى(صدوق)ـ قدس سره ـ به طور مسند در ((علل الشرايع)) و به طور مرسل در ((من لا يحضره الفقيه)) نقل كرده است كه: زراره بن اعين از حضرت امام صادق(عليه السلام) سوال كرد, نزد ما مردمى هستند كه مى گويند خداوند حوا را از بخش نهايى ضلع چپ آدم آفريد. امام صادق(عليه السلام) فرمود: خداوند از چنين نسبت, هم منزه است و هم برتر از آن است... آيا خداوند توان آن را نداشت كه همسر آدم را از غير دنده او خلق كند, تا بهانه به دست شناعت كنندگان دهد كه بگويند بعضى از اجزاى آدم, با بعضى ديگر نكاح نمود... . سپس فرمود: خداوند بعد از آفرينش آدم, حوا را به طور نو ظهور پديد آورد... .))(1)

آيات متعددى كه در قرآن, مسإله آفرينش را مطرح مى كنند, اشاره به اين دارند كه آدم و حوا (زن و مرد) از جنس واحد به وجود آمده اند: ((يا ايها الناس اتقوا ربكم الذى خلقكم من نفس واحده و خلق منها زوجها... .))(2)

در خصوص ((خلق منها زوجها)) تفاسير زيادى بيان شده و احاديث زيادى نقل گرديده است. حضرت علامه طباطبايى(رحمه الله عليه) در اين باره مى فرمايند: ((اينكه در بعضى تفسيرها آمده كه مراد از آيه مورد بحث اين است كه همسر آدم از بدن خود آدم درست شده, صحيح نيست. هر چند كه در روايات آمده كه از دنده آدم خلق شده, ليكن از خود آيه استفاده نمى شود و در آيه, چيزى كه بر آن دلالت كند, وجود ندارد.

... در تورات, در فصل دوم از سفر تكوين, چنين آمده, ليكن هر چند چنين چيزى فى نفسه مستلزم محال عقلى نيست, اما آيات كريمه قرآن از چيزى كه بر آن دلالت كند, خالى است.))(3)

حضرت علامه طباطبايى(ره) در جايى ديگر, قسمتى از فصل دوم سفر تكوين را ذكر نموده اند كه جهت اثبات مجعول بودن احاديثى در اين رابطه, خوب است در اينجا نقل شود:

((... خداوند به خودش فرمود: چه چيزى از بقإ آدم به تنهايى برخاسته است؟ خوب است كمكى هم برايش درست كنم. پس خدا تمامى وحشى هاى صحرا و مرغان هوا را محشور كرده, نزد آدم آورد, تا در پيش روى او آنها را نامگذارى كند, پس هر چه را آدم بر آن نام نهاد, همان تا امروز نام آن است. پس آدم, اسمإ جميع چارپايان, مرغان هوا و وحشيان صحرا را نام برد, ولى هيچ ياورى در مقابل خود نديد. پس خدا چرتى بر آدم مسلط كرد, تا چيزى احساس نكند, پس يكى از دنده هاى سينه او را كند, در جايش گوشت گذاشت. آنگاه خدا از آن يك دنده زنى درست كرد و او را نزد آدم آورد, آدم گفت: اين بار استخوانى از استخوانهايم, و گوشتى از گوشتهايم را ديدم, و جا دارد آن را ((امرإه)) بنامم, چون از إمر من اخذ شده.))(4)

از مطالب فوق و آنچه از ابتداى تحقيق تا كنون گذشت, برمىآيد كه اينها همه مجعولاتى است كه در دوران ممنوعيت نقل و كتابت احاديث و توسط افراد مغرض, در ميان مسلمانان رواج يافته است.

((و من اياته ان خلق لكم من انفسكم ازواجا لتسكنوا اليها و جعل بينكم موده و رحمه... .))(5)

در اين آيه نيز, قسمت ((خلق لكم من انفسكم)) اشاره به آفرينش زن و مرد از مبدإ واحد دارد. ((من)) در اين آيه و نيز آياتى كه نحوه آفرينش را بيان مى كنند, تبعيضيه نيست, تا به اين معنا باشد كه زن از بعض و جزء مرد آفريده شده است, بلكه منظور از ((من)) اين است كه از جنس مردان, همسرانشان آفريده شده اند. در قسمت ديگر آيه ((لتسكنوا)) است كه اشاره به اين دارد كه مرد در جوار همسرش, آرامش و تسكين مى يابد. حال اگر زن موجودى طفيلى بود, چگونه مى توانست موجب آرامش و تسكين يك موجود اصيل گردد؟!

حضرت علامه طباطبايى(ره) در اين رابطه مى فرمايند كه: ((... اينكه فرمود: ((ان خلق لكم...)) معنايش اين است كه براى اينكه به شما نفع برساند, از جنس خودتان زوج آفريد... پس هر يك از آن دو, فى نفسه, ناقص و محتاج به طرف ديگر است و از مجموع آن دو, واحدى تام و تمام درست مى شود و بخاطر همين نقص و احتياج است كه هر يك به سوى ديگرى حركت مى كند و چون بدان رسيد, آرام مى شود. چون هر ناقصى مشتاق به كمال است و هر محتاجى مايل به زوال حاجت و فقر خويش است و اين حالت, همان شهوتى است كه در هر يك از اين دو طرف به وديعه نهاده شده.))(6)

((خلقكم من نفس واحده ثم جعل منها زوجها...))(7)

((مراد از ((نفس واحده)), به طورى كه نظاير اين آيه تإييد مى كند, آدم ابوالبشر است و مراد از ((زوجها)) همسر اوست كه از نوع خود اوست و در انسانيت مثل اوست, و كلمه ((ثم)) براى تراخى و تإخر رتبى در كلام است و مراد اين است كه خداى تعالى اين نوع را خلق كرده و افراد آن را از نفس واحد و همسرش بسيار كرد. ))(8)

مسإله اى كه در ابتداى تحقيق بيان شد, در اينجا نمود بيشترى مى يابد. اينكه چگونه ممكن است موجودى طفيلى, موجودى اصيل را پرورش دهد؟

((والله جعل لكم من انفسكم ازواجا و جعل لكم من ازواجكم بنين وحفده و... . ))(9)

((منظور از نعمت, همان است كه همسرانى از جنس خود بشر براى ايشان درست كرد... ))(10)

((من)) در اين آيه نيز چون آيات سابق الذكر, دلالت بر جنس مردان دارد.

((والله جعل لكم من انفسكم ازواجا... اى من جنسكم... ))(11)

((و الله جعل لكم من انفسكم ازواجا... اى جعل لكم من جنسكم و من الذين تلدونهم نسإ جعلهن ازواجا لكم لتسكنوا اليهن و تإنسوا بهن...))(12)

از ديگر روايات مجعول كه در مورد زن مطرح گرديده است, نحوه اغواى شيطان است. اينكه بيان مى كنند شيطان, حوا را فريفت و اين حوا بود كه آدم را فريفت و در اصل, او بود كه موجب اخراج خودش و آدم از بهشت گرديد.

آياتى كه اشاره به فريب خوردن آدم و حوا دارد, عبارتند از:

((و قلنا يا آدم اسكن انت و زوجك الجنه و كلا منها رغدا حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجره فتكونا من الظالمين فإزلهما الشيطان عنها فإخرجهما مما كانا فيه و قلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو... ))(13)

((و يا آدم اسكن انت و زوجك الجنه فكلا من حيث شئتما و لا تقربا هذه الشجره فتكونا من الظالمين فوسوس لهما الشيطان ليبدى لهما ما وورى عنهما من سوء تهما و قال ما نهيكما ربكما عن هذه الشجره الا ان تكونا ملكين إو تكونا من الخالدين و قاسمهما انى لكما لمن الناصحين فدليهما بغرور فلما ذاقا الشجره بدت لهما سوءتهما و طفقا يخصفان عليهما من ورق الجنه و ناديهما ربهما الم انهكما عن تلكما الشجره و اقل لكما ان الشيطان لكما عدو مبين قالا ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين))(14)

با اندكى تإمل در آيات فوق دانسته مى شود كه آدم و حوا در مرتبه واحد و زمان واحد, مورد اغواى شيطان قرار گرفتند و گويا او را مى ديدند, علاوه بر آنكه صدايش را مى شنيدند.

كلماتى چون: ((لا تقربا, فتكونا, فازلهما, فاخرجهما, كانا فيه, فوسوس لهما, ليبدى لهما و...)) علاوه بر آنكه به صورت تثنيه, خطاب به آدم و حوا آورده شده است, گفتگوى مستقيم شيطان با آدم و حوا و همين طور گفتگوى خداوند با آنان را بيان مى كند; در حاليكه اگر حضرت آدم توسط حوا فريفته شده و گول خورده بود, در آن صورت, در قرآن بيان نمى شد كه آنها فريب شيطان را خوردند و خدا به آن دو بانگ زد كه مگر به شما نگفتم كه شيطان دشمن شماست.

در حديثى كه از امام صادق(عليه السلام) نقل گرديده, به وضوح, مسإله فريب خوردن آدم از خود شيطان بيان شده است, در آنجا كه حضرت(عليه السلام) بعد از بيان داستان هبوط فرمودند:

((... آدم چهل روز به سجده بود و بر بهشتى كه از دست داده بود, مى گريست. تا آنكه جبرئيل بر او نازل شد و گفت: آيا جز اين بود كه خدا تو را به دست قدرت خود آفريد و از روح خود در تو دميد؟ و ملائكه را به سجده بر تو واداشت؟ آدم گفت: همين طور بود. جبرئيل گفت: پس چرا وقتى تو را نهى كرد از خوردن آن درخت, نافرمانى كردى؟ آدم گفت: آخر ابليس به دروغ برايم سوگند خورد.))(15)

در اين روايت, مشاهده مى گردد كه حضرت آدم علت نافرمانيش از نهى خدا را, سوگند دروغ ابليس بيان مى كند. در نتيجه, حضرت آدم مستقيما توسط خود ابليس فريفته شد و در روايت ديگر نيز حضرت آدم, علت نافرمانيش را, فريب خوردن از شيطان مى داند. در كافى از على بن ابراهيم از امام صادق(عليه السلام) روايت شده كه بعد از آنكه جبرئيل به حضرت آدم, نحوه آفرينش او و حوا را گوشزد كرد و نعمت هايى كه به آنها داده شده را يادآورى نمود, اعتراض كرد كه با اين همه, چرا خدا را نافرمانى كردى؟ حضرت آدم گفت: ((چه كنم. ابليس فريبم داد و قسم خورد كه من خيرخواه تو هستم و من كجا خيال مى كردم, يكى از مخلوقات خدا, به اسم خدا, به دروغ سوگند ياد كند؟ ))(16)

حضرت علامه طباطبايى(ره) در مورد ((فازلهما الشيطان)) بيان نموده اند: ((ظاهر اين جمله, مانند نظايرش, اين است كه شيطان آدم را گول زد و هر چند كه اين عبارت بيش از اين دلالت ندارد, كه گول زدن آدم مانند گول زدن ما فرزندان آدم از راه القإ و وسوسه در قلب بوده, بدون اينكه خودش را به طرف نشان دهد, همچنانكه ما را هم گول مى زند و ما تاكنون خود او را نديده ايم, لكن از امثال آيه ((فقلنا يا آدم ان هذا عدولك و لزوجك)) كه خداوند با كلمه ((هذا)) اشاره به شيطان كرده, فهميده مى شود كه خدا وى را به آدم و همسرش نشان داده بود و معرفى اش كرده بود. و هم چنين آيه ((يا آدم هل ادلك على شجره الخلد...)) كه حكايت كلام شيطان است, كه قرآن كريم آن را به صورت حكايت خطاب آورده و اين دلالت دارد, بر اينكه گوينده آن كه شيطان است, در برابر آدم ايستاده و با او صحبت مى كرده و خلاصه, سخن, سخن كسى است كه شنونده او را مى ديده و هم چنين آيه ((و قاسمهما انى لكما لمن الناصحين)) كه در سوره اعراف است, چون قسم خوردن از كسى تصور دارد كه ديده شود, و هم چنين آيه ((و ناديهما ربهما الم إنهكما عن تلكما الشجره و إقل لكما ان الشيطان لكما عدو مبين)) كه آن نيز دلالت دارد بر اينكه شيطان براى آدم و همسرش ديده مى شد, و او را مى ديده اند, و اگر حال آن دو نيز نسبت به شيطان, مثل حال ما بوده كه او را نمى بينيم, و تنها وسوسه اش به ما مى رسد, مى توانستند بگويند: ما كه شيطانى نديديم و خيال كرديم اين وسوسه ها از افكار خودمان بوده و هيچ احتمال نداديم كه از ناحيه او باشد, و ما هيچ قصد مخالفت با سفارشى كه در خصوص هوشيارى از وسوسه شيطان كردى, نداشتيم.

سخن كوتاه اينكه آدم و همسرش شيطان را مى ديدند, و او را مى شناختند, هم چنانكه انبيإ با اينكه به عصمت خدايى معصومند, او را مى ديدند و هنگامى كه مى خواست متعرض ايشان بشود, مى شناختندش... . و هم چنين ظاهر آيات اين داستان به روشنى مى رساند, شيطان با آن دو تن در برابر درخت نامبرده ايستاده بود, و قبلا خود را به بهشت درانداخته و طرح دوستى با آن دو ريخته و با وسوسه خود فريبشان داده... . ))(17)

در اينجا نيكوست كه جهت اثبات مجعول بودن اين روايت و برگرفته شدن آنها از تورات تحريف شده, سفر اول تورات را نقل كنيم:

((... خدا آدم را فرمود كه تمامى درختان اين باغ ها برايت حلال است و مى توانى از آن ها بخورى, ولى از درخت معرفت خير و شر مخور; چون در همان روزى كه بخورى مستحق مرگ مى شوى... . آن روز آدم و همسرش عريان بودند و از عريانى خود باكى نداشتند.

فصل سوم: مار آن روز, از ميان همه حيوان هاى صحرا كه خدا خلق كرده بود, حكيمى شد و به زن گفت: راستى, و به يقين, خدا گفته از همه اين درخت هاى باغ بخوريد, تنها فرموده از ميوه آن درخت كه وسط باغ است, نخوريد و نزديكش نشويد, تا نميريد. مار به آن دو گفت: نمى ميريد, خدا مى دانسته كه شما همان روز كه از آن درخت بخوريد, چشمتان باز مى شود, و چون ملائكه در خير و شر دانا مى شويد. پس وقتى زن ديد كه درخت, درخت خوبى است و ميوه اش خوب و شهوت انگيز است, عقل خود را از كف بداد, و از ميوه آن گرفته و خورد و به شوهرش هم داد و خورد. پس چشمشان باز شد و فهميدند كه عريان هستند. پس از برگ هاى انجير, لباسى چون لنگ براى خود درست كردند. بعد آواز خدا را كه داشت در باغ قدم مى زد, شنيدند. پس خدا ايستاد و آدم را صدا زد و به او گفت: كجا هستى؟ و اين صدا محققا از او بود. آدم گفت: صداى تو را در باغ شنيدم, ولى چون عريان هستم, خود را پنهان كرده ام. خدا پرسيد: چه كسى به تو گفت: عريانى؟ مگر از آن درخت خوردى, كه از خوردنش نهى ات كردم؟ آدم گفت: اين زنى كه برايم درست كردى, از آن به من داد, خوردم. خدا به زن گفت: چه كار كردى؟ گفت: مار مرا فريب داد و از آن خوردم. پس خدا به مار گفت: حال كه دانسته چنين كارى كردى, از ميانه همه چارپايان و همه وحشى هاى صحرا ملعون شدى و بايد كه هميشه با سينه ات راه بروى و در تمام عمرت خاك بخورى و ميانه تو و زن و ميانه نسل تو و نسل زن دشمنى نهادم. او سر تو را بكوبد و تو پاشنه او را بگزى و به زن گفت: مشقت و حمل تو را بسيار كنم, تا با مشقت, فرزندان را بزايى و اختيار زندگى تو را به دست شوهرت نهادم, تا او هميشه بر تو مسلط باشد. و به آدم گفت: از آنجا كه به حرف زنت رفتى و از درختى كه نهى ات كردم و گفتم از آن مخور, بخوردى, به اين سبب دچار مشقت شدى و در تمام عمر آن برايت خار بروياند, و از علف صحرا بخورى و با عرق رويت طعام بخورى, تا روزى كه به همين زمين كه از آن گرفتى و خوردى, برگردى. چون تو از اصل, خاك بودى, بايد به خاك برگردى. و آدم همسرش را بدين جهت حوا ناميد كه او, مادر هر زنده ناطقى است... .))(18)

اشكال هاى بسيار زيادى به اين عقيده باطل تورات, وارد است كه در اينجا, به چند مورد اشاره مى كنيم:

1. خداوند در ابتدا به آدم گفت: اگر از آن درخت بخورى, در همان روز مى ميرى, در حاليكه آدم و حوا خوردند و نمردند, و اين يا موجب سخن كذب است و يا جهل, كه خداوند از هر دو منزه است.

2. جسميت قائل شدن براى خداوند: اينكه خداوند در باغ قدم مى زد و آواز مى خواند, بعد ايستاد, حال آنكه خداوند جسم ندارد.

3. خداوند از آدم مى پرسد: كجايى؟ اين سخن مستلزم آن است كه خداوند علم به موجوداتش نداشته باشد و نداند كجايند و نداند كه آدم و حوا از ميوه آن درخت خوردند و معرفت پيدا كردند! حال آنكه خداوند عالم است و منزه از جهل.

4. خداوند به مار گفت: از ميان همه چارپايان ملعون شدى و بايد با سينه ات راه بروى. حال آنكه خلقت مار را تغيير نداد. پس چگونه امروزه مارها چارپاهايى نيستند كه بر روى سينه راه بروند و خاك بخورند و... .

چه نيكو و شيرين است كه خاتمه بحث را به سخن بسيار دلنشين حضرت آيت الله جوادى آملى در مورد ((فازلهما الشيطان)) مزين سازيم كه فرمودند:

((ازلال)) يعنى لغزاندن و وقتى انسان مى لغزد كه تدليه شده باشد. او به بهانه دلالت رفت, ولى تدليه كرد. اين تعبيرهاى گوناگون به آن پندار باطل هم خاتمه مى دهد كه كسى خيال كند, شيطان از راه زن نفوذ كرد و فريب داد, بلكه هر دو را يكجا فريب داد. البته اگر جا براى چنين توهمى باشد و امكان باطل گويى باشد, بايد انسان اين باطل را مقدم بدارد كه شيطان از راه مرد, زن را فريب داد, نه از راه زن, مرد را فريب داده باشد. گرچه هم اين, خيالى باطل و هم آن گمانى باطل است; چرا كه شيطان مستقيما در هر دو نفوذ كرد, نه از راه زن, مرد را فريب داد ـ چه كه برخى بر اين اعتقادند ـ و نه از راه مرد, زن را فريب داد. چه كه ممكن است, شخص ساده انديشى از آيه ((هل ادلك على شجره الخد)) چنين استفاده اى بكند.))(19)

پى نوشتها

1. آيت الله جوادى آملى, عبدالله, زن در آينه جلال و جمال, ص 45

2. نسإ, 1

3. علامه طباطبايى, سيد محمد حسين, ترجمه تفسير الميزان, ترجمه: سيد محمدباقر موسوى, ج4, ص216 و ص234

4. همان, ج1, ص 214

5. روم, 21

6. علامه طباطبايى, همان, ص 249

7. زمر,6

8. علامه طباطبايى, همان, ج 17,ص 362

9. نحل, 72

10. علامه طباطبايى, همان, ج 12,ص 430

11. شبر, سيد عبدالله, تفسير شبر, ص273

12. طبرسى, ابوعلى فضل بن حسن, مجمع البيان, ج6, ص576

13. بقره, 36 و 35

14. اعراف, آيات 23-19

15. علامه طباطبايى, همان, ج1, ص 211

16. همان, ج8, ص74

17. همان, ج1, ص 202و201

18. همان, 214و213

19. آيت الله جوادى آملى, همان, ص 125و124